

توسعه علوم در بستر تمدن اسلامی

عباس قیومی ابرقویی^۱

چکیده

مسلمانان برای پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی و سیراب کردن عطش دسته‌ای از علوم را ابداع کردند و دسته‌ای را از سایر ملل و اقوام اقتباس کردند و در هر دو دسته علوم، به پیشرفت و تعالی شایان توجهی در زمان خود رسیدند. مبنای پیشرفت دانش میان مسلمانان را تشویق اسلام به علم‌آموزی باید دانست. مسئله دیگری که موجب رشد علم و دانش نزد مسلمانان شد، تساهل و تسامح با اهل علم در عین حفظ مبانی اعتقادی خود بود. این تساهل زمینه اجتماعی استفاده از علوم سایر ملل را فراهم کرد و محیط مناسبی برای تحقیق و پژوهش و رشد دانشمندان ایجاد نمود.

واژگان کلیدی: توسعه علوم و فناوری، تمدن اسلامی.

مقدمه

برگزاری مجالس مناظرات علمی پرداختند. نخستین حلقه‌های علمی را پیامبر در مساجد برپا کرد. این سنت حسنہ ادامه یافت؛ چنان‌که نزدیک به یک قرن بعد فرزندان ایشان، امام باقر و امام صادق (ع)، در مدینه حلقه‌های درس بزرگی برپا می‌کردند و فقهه و حدیث و مباحث اعتقادی را به شاگردانشان تعلیم می‌دادند. نوشته‌اند از امام صادق (ع) چهار هزار نفر حدیث روایت کرده‌اند (کرجی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۵).

مسلمانان برای پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی و سیراب کردن عطش دانستن خود دسته‌ای از علوم را ابداع و نوآوری کردند و دسته‌ای را از سایر ملل و اقوام اقتباس نمودند. دسته اول را «علوم ابداعی» و دسته دوم را «علوم اقتباسی» یا بنا به اصطلاح متعارف دخیله، به معنی داخل فرهنگ اسلامی شده می‌توان نامید.

۱-۱. علوم ابداعی

نیاز مسلمانان و قابلیت ایشان در تدوین علوم نظری پایه‌گذار علوم ابداعی، از جمله تفسیر، فقه، صرف و نحو و کلام است. قرآن هم آن‌ها را در این مسیر راهنمایی کرده است. خداوند معارف خود

مسلمانان برای پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی و سیراب کردن عطش دانستن خود دسته‌ای از علوم را ابداع کردند و دسته‌ای را از سایر ملل و اقوام اقتباس نمودند و در هر دو دسته، به پیشرفت و تعالی قابل توجهی در زمان خود رسیدند. در این مقاله نخست تاریخ توسعه علم در تمدن اسلامی توضیح داده شده، سپس به علل رشد علم و فناوری در میان مسلمانان پرداخته شده است.

۱. آغاز جنبش علمی در تمدن اسلامی

اسلام از طریق پیامبری حکیم و مزکی همراه با کتابی آسمانی فرود آمد و در آغاز دعوت خود انسان را به خواندن فراخواند. پیغمبر اسلام هم در دعوت خود مردم را به آموختن دانش و استفاده از ذخایر علوم بشری توصیه کرد، سوادآموزی را تشویق کرد و جمعی از اصحاب را به فراگیری تورات و انجلی و آموختن زیان بیگانه گماشت (زرین‌کوب، ۱۳۵۵، ص ۲۷) از ایشان است: «اطلبوا العلم ولو بالصین» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۷). مسلمانان به مدد شعور پرورش یافته در دامان وحی و راهنمایی اولیای الهی به توسعه علوم و نوشتمن کتب و بنای مدارس و

سپس در زمان عمرابن عبدالعزیز به جمع آوری احادیث پیامبر پرداختند. در همین زمان حاکمان براساس دستورهای قرآن و سنت نبوی مالیات جمع می کردند یا قاضیان بر همین اساس بر مبنای قضاوت می نشستند. در حلقه های مباحث علمی هم از احکام خدا بحث می شد. به تبع آن روش های استباط حکم شفاف تر شد و مقدمه تکمیل مکاتبی فراهم آمد که هریک راه و روشی برای استباط مطرح می کردند. در آغاز قرن دوم نخستین مکاتب فقه ظهور کردند و رسائل احکام تدوین شدند.

ابوحنیفه نعمان بن کاتب (۱۵۰-۸۰ق) نخستین مکتب فقهی اهل سنت را پایه گذاری کرد که در آن، بر نقش عقل و رأی در استباط حکم شرع تأکید خاص داشت. پس از او مالک بن انس (۹۷۲-۹۲ق) مذهب مالکی را بنیاد گذشت و محمد بن ادريس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) و احمد بن محمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴ق) مذاهب شافعی و حنبعلی را تأسیس کردند. پس از این امامان درباره مسائل فقهی و طرز استباط ایشان به بحث و تحقیق گذشت و پس از آن استباط حکم تعطیل شد و تقلید و بسط آرای این فقهاء عمومیت یافت.

تاریخ فقه نزد اهل سنت به چند دوره تقسیم می شود که عبارت است از عصر صحابه، عصر تابعین، دوره پیشوایان مذاهب و دوره بحث و بررسی، عصر قراییافتمن مذاهب و تقلید از آنها و دوره معاصر. با آغاز دوره تقلید از قرن چهارم به بعد، باب اجتهاد در میان اهل سنت تا حد زیادی بسته شد و اکثریت ایشان یکی از مکاتب چهارگانه را پذیرفتند و براساس آن رفتار کردند؛ البته در زمان ما با گسترش علوم و مسائل جامعه، تقلید از مذاهب چهارگانه دچار تغییراتی شده است (گرجی، ۱۳۷۷، ص ۱۰).

در کنار رواج مکاتب میان اهل سنت، امامان شیعه بهویژه امام باقر و امام صادق (ع) و شاگردان ایشان مکتب فقهی شیعی را پایه گذاری کردند. این مکتب مبتنی بر سنت نبوی و اوصیای معصوم ایشان بود. در دوره اول تا غیبت امام دوازدهم، بیشتر فقهاء شیعه به نقل حديث از ائمه و ثبت و ضبط آنها اشتغال داشتند. پس از بسته شدن این باب، فقهاء به جمع آوری و دسته بندی و تاحدوی اجتهاد در باب برخی مسائل پرداختند. در قرن چهارم مکتب فقه اجتهادی شیعه را شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ق) پایه گذشت و پس از او، این مکتب از طریق شاگردانش بسط یافت (همان، ص ۱۴۰).

از مکتب امام صادق (ع) ۴ هزار نفر حديث نقل کرده اند. مکتب شیعه مغضوب حکومت و در اقلیت بود؛ به همین علت در قرون دوم و سوم شمار دانشمندان و ناقلان حديث در سایر مکاتب و سایر بلاد مسلمانان مانند کوفه و شام، که در آنها نیز کرسی های افتتاحی درس برقرار بوده است، به دهها هزار نفر محدث می رسیده که از آن میان نام شمار «زیادی» از زنان آمده است (زرین کوب، ۱۳۵۵، ص ۱۲۹).

را در کتابی فرستاده و به این وسیله الگویی فرا راه مسلمانان قرار داده است تا معارف خود را به صورت کتاب تدوین کنند. پیش از در یونان و مصر باستان، در کنار منابع شفاهی و انتقال سیمه به سینه معارف، کتاب نقش ابزاری جانبی داشت و ابزار تدریس و کسب دانش مستقل به شمار نمی رفت.

علم لغت از نخستین علومی است که پس از اسلام در میان مسلمانان رونق گرفت. قبل از اسلام بحث شعر و ادب در میان قوم عرب رواج داشت. آنها اشعارشان را در مجتمع و کوچه و بازار برای یکدیگر می خواندند. در این محافل اشعار را نقد می کردند و درباره صحیح و سقیم بودن و ضعف و قوت آن داوری می کردند. بعد از اسلام هم بحث از لغت و شعر و مهم تر از آن قرآن، که نزد عرب اثر ادبی فاخری بود، در حلقه های علمی و اعتقادی و ادبی بسط یافت. مباحث علمی را پیامبر (ص) در میان مسلمان رواج داد و همو تشکیل حلقه های بحث علمی و اعتقادی را در مساجد و میان مسلمان تشویق کرد. پیرو آن، مباحث ادبی غنای بیشتری یافت و مباحث صرف و نحو هم به آن افزوده شد.

نخستین صورت بندی قواعد صرف و نحو را به تعلیمات حضرت علی (ع) به ابوالاسود دونلی نسبت می دهند. ابوالاسود این تعلیمات را بسط داد و اولین مباحث علم لغت را تنظیم کرد. پس از ایشان اقوام تازه مسلمان به بسط علم لغت کمک کردند (جرجی زیدان، ۱۳۸۴، ص ۴۷۹).

حلقه های علمی کوفه و بصره بحث لغت را پروراندند. لغت شناسان به تحقیق در لغت عرب پرداختند؛ چنان که نزد اقوام بدیوی حجاز می رفتند و لغات و معنی آنها را ایشان می آموختند. نخست خلیل ابن احمد صاحب العین تألیف جامعی در صرف و نحو کرد و سپس شاگردش، سبیویه، این مباحث را به غایت خود رسانید و به این ترتیب علم صرف و نحو وضع شد و توسعه یافت (همان، ص ۴۸۲-۴۸۳).

مبیح علم لغت در میان مسلمانان فقط صرف و نحو نبود، بلکه صورت های اولیه ای از مباحث فلسفه زبان را نیز در خود داشت. مکتب کوفه به زبان به مثابه امری عرفی نگاه می کرد، در مقابل، مکتب بصره زبان را به صورت ساختی معقول تحلیل می کرد و برای قواعد زبان اعتبار خاصی قائل بود و این دو مکتب درباره این مسائل با هم مباحثه داشتند (کریم، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴).

در علم فقه هم مسلمانان، بنابر فراتت و ذوق خویش، به گردآوری منابع و تنظیم مباحث و تدوین احکام پرداختند و دانشی قوی آفریدند. نخستین بار پیامبر (ص) احکام اسلامی را مستقیم برای مردم بیان کرد. بعد از پیامبر (ص) اصحاب ایشان و پس از آنها تابعین مرجع احکام مردم شدند. آنها براساس قرآن و سنت نبوی و استشارة میان خویش (اجماع) و رأی خود برای مردم احکام می گفتند و امور جامعه مسلمان را بر محور آن اداره می کردند. مسلمانان نخست در عهد خلفا قرآن را جمع آوری کردند و

بود، پایه‌گذاری کرد. پس از او میان معتزله و کسانی که عقل را برای بحث درباره عقاید دینی ناتوان می‌دیدند و سنت و حدیث و قرآن را برای شناخت کافی می‌دانستند مباحثات و منازعات طولانی اتفاق افتاد؛ چنان‌که مأمون، که خود گرایش اعتزالی داشت، شرط اعطای سمت قضاؤت را داشتن اعتقادات اعتزالی قرار داد. پس از او هم مدتها فقهاء قدرت گرفتند و معتقدان به نگرش‌های اعتزالی را طرد و تکفیر کردند (همان، ص ۵۵۶-۵۸۷).

ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۲۴ق) مکتب اشعری را پایه‌گذاری کرد؛ این مکتب به رویکرد مکاتب حدیثی نزدیکی بیشتری داشت. ایشان تا حدود زیادی اشتلهاد به ظواهر آیات و روایات را مدلل می‌کرد؛ چنان‌که اشعری درباره امکان روئیت خدا بحث طولانی دارد؛ زیرا خداوند در قرآن به صفاتی انسانی توصیف شده است. معتزله این مسئله را به مجاز بازمی‌گرداند. اشعری هم می‌کوشید امکان عقلی آن را توضیح دهد.

در مقابل گرایش ظاهري به قرآن و حدیث، اسماعیلیان مکتب باطنی گری را بینان نهادند که بر تأویل کلام الهی و عبور از صورت ظاهر آیات و روایات و رسیدن به باطن آن‌ها تأکید می‌کرد. ایشان مکتب علمی و فکری تاثیرگذاری را پایه‌گذاری کردند و نزاعی اعتقادی آفریدند؛ به طوری که طی قرن‌ها، باطنی گری در بسیاری از نواحی اسلامی بدعت و کفر تلقی می‌شد.

فلسفه، که در شمار علوم دخیله یا اقتباسی می‌گنجد، از قرن دوم با رواج ترجمه آثار سریانی و یونانی در میان مسلمانان رواج یافت. مأمون در قرن دوم هجری گروهی از مترجمان را در بیت الحکمه گرد آورد و ایشان را به کار ترجمه علوم مختلف، بهویژه فلسفه گماشت. حنین بن اسحاق و پیروش اسحاق بن حنین و گروهی دیگر مانند حجاج بن مطر، از نسطوریان سریانی، در این راه کوشش‌های عالمنهای کردند. کتب ارسطو و افلاطون و برخی از کتب مکتب اسکندرانی و نوافلاطونی و مجسٹی بلمیوس و کتب دیگری در ریاضی و هندسه و پژوهشی به دست ایشان به عربی درآمد. جریان ترجمه، که از قرن دوم آغاز شد، تا قرن سوم و حتی بعد از آن با شتاب کمتری ادامه یافت.

در امتداد این جریان مبارک، فیلسوفان بزرگی در دایره تمدن اسلامی ظهور کردند؛ از الکنیدی (متوفی ۲۶۱ق) و شاگردانش گرفته تا فارابی (متوفی در قرن چهارم) و ابوعلی سینا و سهروردی در قرن پنجم و ششم، پس از ایشان این رشد جریان فلسفه را در اندلس به دست گرفت. آثار ابوعلی سینا و این رشد به لاتین ترجمه شد و حکمت از طریق این فیلسوفان مسلمان به غرب قرون وسطی معروفی شد. جریان فلسفه در ایران به صورت آتشی زیرخاکستر ماند تا در روزگار صفوی دوباره با میرداماد و صدرالملائکین بروخوت و پس از او تا روزگار ما ادامه یافت.

مسلمانان حکمت را از یونانیان گرفتند، اما در کنار دین، شعله

اهمیت کار فقیهان به عمل علمی ایشان محدود نیست. فقهاء اهل سنت به همراه حکام و سلاطین بنای تمدن اسلامی را پایه‌گذاری کردند و در بقای آن کوشیدند. امامان و فقهاء شیعه نیز در تأسیس این بنا و سپس در تأسیس دولت‌های اسلامی مانند فاطمی و صفوی نقش داشتند.

بنای هر تمدنی به عزم و اراده حاکمان و دانش اداره جامعه و قوانین و مقرراتی بستگی دارد که مبنای اداره شون زندگی است. قرآن و پیامبر این احکام را آوردند، فقهاء آن را تنظیم کردند و در اجرای آن کوشیدند و مرارت‌ها کشیدند؛ چنان‌که منصور عباسی پست قضا را به ابوحنیفه پیشنهاد داد و او نپذیرفت و مغضوب و زندانی شد. امام شافعی و احمد حنبل هم با حکومت زمان خویش ناسازگاری داشتند (جرجی زیدان، ۱۳۸۴، ص ۷۵۴).

فقهاء مدارس بزرگ علمیه را، که احکام شرعی در آن تدریس می‌شد، و همچنین موقوفات را اداره می‌کردند. جماعت را بربا می‌داشتند و مردم را به قرآن و سنت دعوت می‌کردند و در برابر کسانی که از این حدود، قضاؤت ایشان، پا بیرون می‌گذاشتند می‌ایستادند. امروز ماجرا بر دارکردن منصور حلاج را می‌شنویم یا اشعاری را به خاطر می‌آوریم که در آن به فقهاء آلوده به دنیا طعنه زده شده است، اما باید دانست اگر اجرای حدود نبود، تمدن اسلامی هم بربا نمی‌شد؛ البته روشن است درباره فقه رایج پس از پیامبر و رفتار فقیهان در تاریخ اسلام می‌توان چون عظمت کار ایشان نمی‌توان گذشت.

به همراه دانش فقه، در قرن اول نخستین مکاتب کلامی پا گرفتند. مسلمانان به علت آشنایی با سایر ادیان و مکاتب و ذوق پرسشگری خویش درباره برخی اعتقادات دینی دچار مسئله شدند. علمایی نیز به این مسائل اندیشیدند و به آن پاسخ دادند. این پرسش و پاسخ‌ها و حلقة‌های علمی مترب بر آن، مکاتب کلامی را پایه‌گذشت و رونق بخشید؛ چنان‌که منازعات کلامیون با یکدیگر و اهل کلام و فقه و درگیر شدن حکومت‌ها در این منازعات، فضای علمی پویایی آفرید. عدل خدا، رابطه صفات الهی و ذات حق، مسئله قضنا و قدر و حدوث و قدم قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و امامت و خلافت مسلمان نخستین مسائل کلامی بودند.

علم کلام یکی از مباحث حلقة‌های درس ائمه شیعه نیز بود. از حضرت علی (ع) مباحث عمیقی در مورد خداشناسی به ما رسیده است یا امام صادق (ع) رسالت توحید مفضل را در خداشناسی برای شاگردش مفضل انشا کرده است. این رسالت در مورد خداشناسی و دلایل اثبات ذات باری و رابطه ذات و صفات حق مباحث عمیقی دارد.

هم‌زمان واصل بن عطا نخستین صورت‌بندی‌های علم کلام را انجام داد و مکتب اعتزال (معزله) را، که به مکتب شیعه نزدیک

فلسفی در جهان اسلام را نیز متأثر کرد و راه برای بسط دانشی باز شد که امروز آن را عرفان نظری می‌خوانیم و نام بزرگانی مانند جلال الدین رومی و محی الدین عربی و شارحان حکمت او در این زمینه شهره عام و خاص است.

در کنار علوم متعارف، مسلمان در علوم غریبه هم پیشرفت‌های خاصی کردند. علم کیمیا در میان ایشان رواج زیادی یافت و پایه علم شیمی شد. علم جفر هم از جمله این علوم است که اختراع آن را به امام صادق (ع) نسبت می‌دهند (کربن، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳).

۱-۲. علوم اقتباسی یا دخیله

همراه با ابداع علوم جدید، اسلام زمینه اقتباس دانش و علوم سایر اقوام و تمدن‌ها را فراهم کرد. اسلام دانشمندان همه مذاهب، از جمله مسیحی، صائبی و یهودی را قدر شناخت و دست ایشان را برای تحقیق و تألیف و تعلیم باز گذاشت؛ به طوری که «بیشترین دانشمندان جهان اسلام ایرانی بودند» (زیدان، ۱۳۸۴، ص ۴۴۶). تا مدت‌ها بعد از ظهور اسلام، بهترین اطباء نصرانی بودند و مسلمانان با رغبت به ایشان رجوع می‌کردند. «در میان اطباء قرن دهم میلادی بیست و نه طبیب مسیحی و سه طبیب یهودی و چهار طبیب حرانی بود. در قرن بعد تعداد مسیحیان به سه و یهودیان به هفت رسید و از آن پس طب به دست مسلمانان افتاد» (حنالفاخوری، ۱۳۶۷ به نقل از تاریخ طب عربی، ص ۲۳۳)؛ چنان‌که در قرون چهارم و پنجم رازی و ابن سینا بزرگترین پژوهشگار روزگار خویش شدند. «کتب رازی به لاتین ترجمه شد و چنان حجتی در طب یافت که تا قرن هفدهم کتب اصلی درسی سرزمین اروپا شد» (همان، ص ۳۵۷).

طب برای مسلمانان حرفه یا شاخه‌ای از دانش جدا از سایر علوم نبود، شاخه‌ای از درخت دانش و بخشی از نگرش کلی عالم به عالم بود که از بدن انسان و امراض او بحث می‌کرد. اطباء در کنار طب از سایر رشته‌های علمی هم اطلاع داشتند و گاه مانند ابن سینا در آن سرآمد بودند و از این معارف استفاده می‌کردند. یکی از مهم‌ترین صنایعی که در تمدن اسلامی پیشرفت کرد داروگری است. در مورد این علم گفتندی است: «مسلمین از پیشوایان و مؤسسان بودند... در شناخت داروها خواه ریشه نباتی داشته باشد و یا حیوانی استادی یافتد و نخستین کسانی بودند که به قرابادین پرداختند. یوحنابن ماسویه در این راه پیشقدم است» (همان، ص ۳۵۹). بهترین قرابادین هم تأثیف کوهن عطار، داروگر یهودی و رئیس داروگران قاهره، است (همان).

مسلمانان ریاضیات را بیشتر از یونانیان و هندیان آموختند و بسط دادند. ایشان شمارش دهدی را از هندیان فراگرفتند و تکمیل کردند و به اروپاییان انتقال دادند. این کار گام مهمی در توسعه ریاضیات بود. آن‌ها علم جبر را نوآوری کردند. خوارزمی در زمان مأمون به این نوآوری مهم ریاضی دست یافت و الوصایا فی الجبر و المقابله را تأثیف کرد. اروپاییان واژه جبر را از او

معنوی و رمز باطنی آن را حفظ کردند و کوشیدند آن را از افتادن در ورطه مباحث نظری صرف دور نگاه دارند و هویت الهی آن را با توانانی علم و عمل پاس دارند؛ چنان‌که شیخ اشراق کوشید فلسفه را به دستگاه بیان عقاید اشراقی و الهامات ربوبی به قلوب اهل معرفت تبدیل کند.

دانش فلسفه یکی از منابع مهم اندیشه اسلامی شد. اندیشه‌های فلسفی در پیوند مستقیم و غیرمستقیم بر معرفت مسلمانان از جهان، اخلاق و سیاست و بمویزه دانش کلام مؤثر افتاد. دانش منطق هم در اصول استباط احکام شرع مؤثر واقع شد و به صورت پایه‌ای از این دانش درآمد؛ چنان‌که تا امروز در مدارس علوم دینی تدریس می‌شود. اهل سنت از همان آغاز بر فلاسفه شمشیر کشیدند و فلسفه بیشتر در میان شیعیان و اسماعیلیان رواج یافت. فارابی و ابوعلی سینا مذهب شیعه داشتند. در میان اهل سنت، امام محمد غزالی نقدهای سهمگینی به فلسفه و علوم دخیله (اقتباسی)، از جمله طبیعتیات و ریاضیات کرد. او بر این باور بود که چنین دانش‌هایی موجب گمراحتی و دوری از دین خداست. به نظر او این علوم یا مانند فلسفه کفریات است یا مقدمه کفریات و موجب عطف توجه به آن‌ها و زمینه روی‌گردانی از دین.

نقد او به همراه زمینه اجتماعی، که فقه‌ها گستردۀ بودند، جریان تفکر فلسفی و به طور کلی علوم عقلی را در جهان اسلام به حاشیه کشید. از آن پس، مشعل علوم عقلی برای مدت کوتاهی در اندلس و سپس در میان پیروان تشیع در ایران روشن ماند، بدون آنکه ارتباط عمیقی با دیگر حوزه‌های فکری جهان اسلام داشته باشد.

علم تاریخ را هم اسلام برای اعراب مسلمان آورد؛ از این‌روی می‌توان آن را در شمار علوم ابداعی دانست (همان، ص ۴۹۴). محمد بن اسحاق (متوفی ۱۵۱ ق) نخستین کسی بود که سیره نبوی را جمع کرد، سیس نوشن طبقات صحابه، طبقات شعرا و کتب تاریخ عمومی رواج یافت. «مسلمانان بیش از هر ملت دیگری در تاریخ پیشرفت کردند و کتاب نوشته‌ند؛ به قسمی که در کشف الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب تاریخی ذکر شده است» (همان، ص ۵۰۳).

در کنار اهل علم جریان‌های صوفیانه هم یکی از بزرگ‌ترین منابع تولید دانش و معرفت در تمدن اسلامی بود. اسلام در بطن خود توصیه به زهد و تقوا را توانان با توصیه به امور دنیا و توجه به ظاهر در خود داشت. از همان آغاز بعثت نبوی، گروهی از مسلمانان جنبه زاهدانه آن را در سلوک خویش بر جسته کردند. با گسترش دایره اسلام، اندیشه‌های زاهدانه مسیحی و سایر ادیان هم در آن تأثیر گذاشت و رهبانی‌گری در اسلام رواج یافت. دیری نگذشت که تصوف چنان گسترش یافت که بر جریان‌های فقهی سایه افکند. خانقه‌ها و قلندرخانه‌ها و مانند آن ساخته شدند و دراویش و متصوفه در آن اجتماع کردند و به ذکر و عبادت مشغول شدند.

جریان متصوفه و معرفت عرفانی حاصل اشراقات، جریان

است. احتمالاً برخی مجموعه‌ها هنوز فهرست‌نویسی نشده است. تنها تعداد کمی از کل نسخ تصحیح و چاپ گردیده است» (احمد یوسف حسن، ۱۳۷۷، ص ۲۲). به همین علت هنوز بدروستی از میزان رشد و پیشرفت علمی ملت‌های مسلمان آگاهی نداریم. در این مقاله با اختصار به پیشرفت‌های فناوری میان مسلمان نیز اشاره می‌کنیم. مسلمانان از طریق اقوام و تمدن‌هایی که به سیطره خویش درآورده‌اند میراث‌دار فناوری شدند و به سرعت در آن به نوآوری و تعالی رسیدند. پسران موسی بن شاکر، که در قرن دوم در دوره ترجمه زندگی می‌کردند، پس از آشنایی با علوم و صناعات در مدت کوتاهی به مرحله تالیف و تحقیق و ابداع رسیدند. در کتاب *الحیل* (کتابی در هیدرولیستیک) «شرح بیش از یک‌صد و سیله، که حدود ۷۵ تا از آن‌ها طرح خود آنان بوده آمده است» نام بردۀ شده است (همان).

مسلمانان در آغاز از میراث اسلام خود بهره می‌بردند، اما در قرن ششم جزری کتاب‌های خود را در علم *الحیل* و سایر فنون می‌نوشتند، منابعی که استفاده کرد عمدتاً منابع اسلامی بود (همان، ص ۲۳).

مسلمانان در ساخت جنگ‌افزارهای نظامی هم پیشرفت خاصی کردند. تکنولوژی توب و نارنجک و منجیق را توسعه دادند و باروت را در اشکال مختلفی به کار بردند. این وسایل جدید نقش مهمی در پیروزی آن‌ها در جنگ‌های صلیبی و فتح قسطنطینیه داشت (همان، ص ۱۰۵).

کتب نظامی بسیاری هم تألیف کردند که در آن‌ها طرز ساخت و روش استفاده از این وسایل را آموختند. از الکنده، فیلسوف اسلامی، کتابی در فن شمشیرسازی مانده است. در تاریخ صنایع آمده است بیش از ۵۰ رساله در موضوع تیراندازی و اسب‌سواری و آرایش نظامی در دست است و حتماً رسائل متعدد دیگری هم در کتابخانه‌های جهان هست که هنوز شناسایی نشده است (همان، ص ۱۲۴).

مسلمانان در فنون مختلف پیشرفت کردند، در فلزگری و فولاد تا شیشه‌گری و سفال و رنگری. در معماری و مهندسی و ساخت پل‌ها و جاده‌ها و سدسازی و شبکه‌های انتقال آب و ... ذکر دستاوردهای فنی ایشان در کتب متعددی که در این زمینه‌ها نوشته‌اند ضبط شده است.

در تکنولوژی و تولید مصنوعات و منسوجات مسلمانان به سطحی از دانش و پیشرفت رسیدند که «بازرگانی میان اروپا و جهان اسلام در شکل خاص خود به بازرگانی استعماری سده‌های نوزدهم و بیستم شباهت داشت. جز آنکه در آن عصر، اروپا در موقعیت مستعمره قرار داشت. واردات اروپا بیشتر شامل کالاهای مصرفی می‌شد و در مقابل مواد اولیه و بردۀ صادر می‌کرد» (همان، ص ۲۶).

مسلمانان برای صادرات کالاهای ایشان، قوانین بازرگانی در خور

اقتباس کردند و تا امروز هم به کار می‌برند.

در رشته کیمیا منابع هرمسی و تعلیمات باطنی مبنا قرار گرفت و جابرین حیان، شاگرد امام صادق (ع)، تحقیقات و تأثیفات و اکتشافات بسیاری در این حوزه انجام داد. «معروف است که او کاشف اسید سولفوریک و اسید نیتریک و تیزاب است» (احمد یوسف حسن، ۱۳۷۷، ص ۲۰) به همین علت درباره او گفته‌اند: «مقام او در کیمیا مانند مقام ارسسطور در منطق است» (حنالفاخوری، ۱۳۶۷ به نقل از بتلو، کیمیا در قرون وسطی، ص ۳۵۸).

تعلیمات جابری روح باطنی پیچیده‌ای دارد و با علوم غریبیه و علم حروف یا جفر، که از اخترات امام صادق (ع) است، آمیخته است (کربن، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳). علم حروف بر این اساس قرار دارد که: «اسرار الهی و موضوعات علم آن اسرار همچنین واقعیت‌های دقیق و حقایق انبوه و امور آسمانی و زمینی بر دو دسته است: اعداد و حروف. اسرار حروف در اعداد مختلفی است و ظهور اعداد در حروف است و اعداد حقایق آسمانی هستند که به جواهر روحانی تعلق دارند و حروف به دایرة حقایق مادی و ایجاد متعلق‌اند» (همان، ص ۱۹۷).

در مقابل نگرش کیمیاگرانه به علوم طبیعی، نگرش متعارفی به طبیعت میان مسلمانان رواج یافت که مبنای توسعه علوم طبیعی شد. طبیعیون از جابر و نوشهای او هم استفاده بسیاری برداشتند، اما به عقاید باطنی او نپرداختند. رازی، که علم داروسازی و طب و شیمی در جهان اسلام مدیون اوست، و ابوریحان بیرونی، که در علوم مختلف از سرآمدان دانشمندان اسلامی است، در این شمارند: مسلمانان در نجوم نیز پیشرفت‌های بسیاری کردند. دانش نجوم را از منابع هندی و یونانی و اسکندرانی فراگرفتند، اصلاح کردند و بر آن افزودند و به غرب برداشتند. آنان برای رصد ستارگان چندین رصدخانه ساختند و ابزارهای رصد پیشرفت‌های تکمیل یا اختراع کردند و رصددهای دقیقی انجام دادند. «برای نخستین بار به کروی بودن زمین و دوران آن به گرد محورش قائل شدند» (حنالفاخوری، ۱۳۶۷، ص ۳۶۴).

آنان علم جغرافیا را مانند نجوم از م杰سی طبلمیوس فراگرفتند، مطالب فراوانی بر آن افزودند و از طریق سیر و سفر دست به اکتشافات تازه‌ای زدند. ادریسی سرچشمه‌های نیل را کشف کرد و ابوریحان بیرونی در تحقیقاتش گزارش‌های دقیقی از اوضاع جغرافیای هند تنظیم کرد. او همچنین در آداب و رسوم اجتماعی و ادیان ایشان هم تحقیق کرد. ابوریحان بیرونی با اینکه با عقاید رازی مخالف بود، در علم به مشی رازی تماایل داشت. او در ریاضیات، نجوم و جغرافیا و معدن تأثیفات ارزشمندی دارد. مسلمانان در زمینه علوم ابداعی و اقتباسی به پیشرفت‌های شگرفی دست یافته‌اند و دوران طلایی را پیمودند. «صدها هزار نسخه خطی، که عمدتاً به زبان عربی است، در کتابخانه‌های جهان وجود دارد که شمار زیادی از آن‌ها دارای موضوعات علمی

تشویق نمی‌کرد. کتاب خدا را برای رفع نیاز مسلمانان کافی می‌دانستند و ترویج علوم جدید را موجب دوری مردم از دین و ایمان می‌دیدند و احادیثی از پیامبر را هم به شهادت می‌گرفتند (جرجی زیدان، ۱۳۸۴، ص ۴۳۶).

جامعه اسلامی هنوز در مرحله نوپایی قرار داشت و طرح مباحث اعتقادی و علمی در آن ممکن بود موجب بروز تشکیل و پراکندگی و اختلاف شود. از سوی دیگر، جامعه اسلامی هنوز از دوره جاهلیت فاصله چندانی نگرفته بود و بیشتر مردمان و حاکمان هنوز قدر علم و دانش را به درستی درنمی‌یافتند. با وجود این، نطفه مباحث علمی و اعتقادی در همین دوره شکل گرفت و در قرون بعد بالید.

گسترش جغرافیایی جهان اسلام مسلمانان را به گنجینه‌های علم و دانش سایر تمدن‌ها مسلط کرد و ایشان را ناگزیر به گفت‌وگو با سایر اقوام و استفاده از تجارب و معلومات آن‌ها کرد. استعداد ذاتی اسلام برای ایجاد گفت‌وگویی عقلانی و علاقه‌مندی مسلمانان به فرآگیری علم و دانش آنان را به استفاده از این گنجینه‌ها برانگیخت.

قرآن و پیامبر و اوصیای او مردم را به کسب علم تشویق می‌کردند. پیامبر جلسات بحث و گفت‌وگوی علمی را در مساجد رونق داد و در قرون اول، بحث حدیث و تفسیر و ادبیات در میان اجتماع مسلمانان رونق گرفت. پس از آنکه مسلمانان با علوم سایر اقوام مواجه شدند، این قابلیت به صورت اقبال به سایر دانش‌ها بروز کرد و این استعداد درخشدید.

از زمان عمر بن عبدالعزیز و پس از آن خلفای عباسی، آموزش علم و ترویج آن مورد توجه خلفاً قرار گرفت. ایشان چنان در تکریم دانشمندان کوشنا بودند که «امین و مأمون پسران هارون الرشید برای بردن نعلین فرا (از علمای لغت) با هم نزاع می‌کردند و سرانجام هم قرار گذارند که هر کدام یک تای نعلین استاد را بردارند» (همان، ص ۴۷۷). این احترام به دانشمندان به صورت فرهنگ درآمد و خانواده‌های اعیان و بزرگان و مردم کوچه و بازار هم در این امر بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند.

دانشمندان در دربار خلفای عباسی اجر و قرب خاصی داشتند و با آزادی، رأی و نظر خود را بیان می‌کردند. در این دربارها از منجم صائبی و پژشک نسطوری تا شعوبی و مسلمان آمد و شد می‌گردند و به آنان احترام گذاشته می‌شد.

مأمون محلی برای اجتماع مترجمان کتب علمی تأسیس کرد و در آن مترجمان با ادبیات مختلف را به کار ترجمه گماشت. پدرش هارون نیز چنان به امر تشویق دانشمندان همت می‌کرد که «به اندازه وزن کتاب‌ها طلا می‌داد» (همان، ص ۵۵۸). فقط حکومت نبود که به دانش اهمیت می‌داد، اعیان و بزرگان هم چنین می‌گردند. دولت و مردم در امر ساخت بیمارستان برای درمان مردم و تأمین هزینه آن کوشنا بودند. «بیمارستان‌های آن روز در کمال نظم

توجهی را وضع کردند. بانک‌هایی تأسیس کردند که مرکزی در بغداد و شعبه‌هایی در سایر بلاد داشت و انتقال پول میان آن‌ها به صورت چک انجام می‌شد. کلمه چک هم از ریشه «سک» عربی می‌آید. آن‌ها میان کشورهای مختلف به داد و ستد کالا برخواستند و ثروت فراوانی به کشورهای اسلامی آوردند. سرمایه‌گذاری این ثروت در صنایع، رونق مصنوعات آن‌ها را در پی داشت.

صنعت‌کاران و صاحبان حرف برای خود نظامات صنفی تشکیل دادند. این سازوکارها مراحل تربیت نیروی انسانی و آموزش آنان را مشخص می‌کرد. حرفه‌آموزی از مرحله شاگردی آغاز می‌شد و تا استادی پیش می‌رفت. استادی صرفاً رسیدن به توانایی و فناوری نبود، بلکه طی مدارج اخلاقی را هم در خود داشت.

استاد در هر صنفی قدر و ارجی داشت و هرکسی که به کاری وارد می‌شد آرزو داشت در آن حرفه به مقام استادی برسد. در هر صنفی هم میان اعضاء، براساس سن و سال و علم و دانش و منزلت اخلاقی، روابطی برقرار بود. مجموعه این روابط به صنف هویت می‌داد.

این نظمات رابطه عمیقی با اعتقادات و جهان‌بینی ایشان داشت. با رواج جریان فتوت در جوامع اسلامی در قرون هفتم و هشتم هجری ساختار اصناف براساس مدارج و مبتنی بر آداب و سنت جوانمردی قرار گرفت. در میان جوانمردان رابطه خدمت‌گزاری و فروتنی ارزش خاصی داشت و دیوارهای تقسیمات طبقاتی را میان اعضاء فرمی‌ریخت. مرام و معرفت از طریق جوامع صنفی در فرایندی عملی به اعضاء انتقال می‌یافت.

در میان مسلمانان به صاحبان حرف و دانشمندان نجوم و فیزیک یا شیمی و گاه صنعتگران ماهر هم مهندس می‌گفتند. مهندسان و استادان صاحب حرفه شأن بالایی داشتند؛ گاه تا مدارج بالای درباری هم می‌رسیدند و مورد عنایت خلفاً قرار می‌گرفتند. علوم مهندسی هم در شمار علم ریاضی محسوب می‌شد و از این طریق شرافت ریاضیات را پیدا می‌کرد (همان، ص ۱۰۲-۱۰۳). این دوران حدود شش قرن پایید و با حمله مغول رو به افول نهاد؛ چنان‌که امروز کشورهای اسلامی سهم جدی در دانش و تمدن جدید ندارند و بیشتر مصرف‌کننده فرآورده‌های علمی بیگانگان‌اند. این مستله که علت افول دانش نزد مسلمانان چیست موضوع این مقاله نیست، اما توجه به عللی که موجب رشد دانش مسلمان شد و خصوصیات این دانش، به مقصود این پژوهش کمک می‌کند.

۲. علل رشد دانش در میان مسلمانان

تشویق اسلام به علم‌آموزی و دانش‌اندوزی مبنای پیشرفت دانش میان مسلمانان است. این تشویق و تحریض و نیاز به فهم قرآن و کتابت و نشر آن موجب نشر علم شد. در دوره خلفای راشدین و بنی‌امیه حکومت کسب دانش را چندان

و مردم را پشتیبان دولت قرار می‌داد. این نهادها به مردم امکان دانش‌اندوزی می‌داد و کسانی که دانش می‌اندوختند را اعتبار می‌بخشید و به این ترتیب بازار علم را رونق می‌داد.

این نظمات با سنت‌های اسلامی رابطه عمیقی داشتند. مسجد محل آموزش علم و برگزاری نماز جماعت بود و مردم با صدقات مذهبی و موقوفات مدارس را تأسیس یا اداره می‌کردند؛ نهاد علم و دین با هم پیوستگی داشت. در مدارس نیز چنین بود؛ مدارس را عموماً فقهای بزرگ اداره می‌کردند؛ چنان‌که مدرسه نظامیه بغداد را مدتی امام محمد غزالی اداره می‌کرد.

نزدیکی مسجد و مدرسه معنای معنوی و اعتقاد روحانی را به طلاب می‌آموخت. علم و اعتقاد دینی ایشان را به هم نزدیک می‌کرد؛ درهم می‌تیند و هویت می‌بخشید. این سنت ادامه یافت؛ به‌طوری‌که اغلب مدارس علمی را کنار مساجد بزرگ بنا می‌کردند. حجره‌های مساجد را به طلاب می‌دادند و آن‌ها در شبستان مساجد حلقة‌های بزرگ تدریس برپا می‌کردند.

در علوم اسلامی قرآن و سنت نبوی مرکز دایره و خورشیدی بود که هر دانشی به قدر وسعش شعاعی از آن را به اطراف می‌پاشید. فقه و حدیث و تفسیر و کلام و صرف و نحو و تاریخ هریک به‌نحوی نور الهی را در خویش منعکس می‌کردند و این انعکاس‌ها در مسجد، در پرتو ذکر خدا تکثیر می‌شد. عالم از انعکاس این نور بهره می‌گرفت و انعکاسات نورانی آن‌ها در قلب مؤمن یاد خدا را پژواک می‌کرد.

ساختمان‌های استاد و شاگردی نظام صنعتی و مبنای معامله بازار و نهادهای مالی هم صورت بسط‌پایافته تعالیم مذهبی بود. تعالیم مذهبی از استاد به شاگرد منتقل می‌شد یا رفتار کاسب و مشتری را تنظیم می‌کرد. در نتیجه اعتقاد به صورت نگرشی در همه ابعاد جامعه سرایت می‌کرد و بر نحوه عمل مردم اثر می‌گذاشت. هرگونه زایش یا خلاقیت هنری - صنعتی و فراتر از آن عملی به صورت ظهور اعتقاد مذهبی جلوه می‌کرد.

امروز که ما از آن زمان فاصله گرفته‌ایم، با نگاه به فرأورده‌های تمدن اسلامی هویت متمایز آن را به‌خوبی درک می‌کنیم. این هویت در هنر اسلامی و معماری و فلسفه و حتی طب تجلی دارد. این هویت مبتنی بر منطق و روشنی خاص شکل نگرفته است؛ بلکه معلول تابش نورانیت اخلاق و اعتقادات دینی در بینش حاکم بر این دانش‌ها و هنرها و جوشش ذوق و استعداد در بستر ایمان دینی است.

روشن است که دانش و هنر صنعت رفتار آدمی و نمودی از احوالات او در جامعه است. اثر هنری آینه ذهن و اندیشه و شخصیت هنرمند و کار صنعتگر است. دانش عالمان نیز متأثر از احوال وجودی ایشان است. جامعه اسلامی، که نظام تعلیم و تربیت و ساختارهای اجتماعی اش از اسلام الگوگرفته بود، احوال هنرمند و صنعتگر را نیز به‌نحوی متأثر می‌کرد که چنین اعتقادی

و ترتیب اداره می‌شد و بدون توجه به ملیت و دین و مذهب و شغل همه بیماران با نهایت دقت معالجه می‌شدند... طب و داروسازی هم در همان محل تدریس می‌شد و شاگردان علاوه بر تحصیل علمی، تحصیل عملی نیز داشتند» (همان، ص ۶۱۰).

اهداف خلفای عباسی از این دانش‌گسترشی سیاسی بود؛ دانش را موجب مجد و عظمت و بزرگی دولت خویش می‌دیدند. در پی ایجاد دستگاهی مقابل شیعیان و فقهای زمان خویش و کاستن از قدرت ایشان بودند. هرچه بود دانش‌اندوزی را تشویق می‌کردند و دانشمندان را می‌نااختند.

این مسئله امر سیاسی صرف نبود و همه توسعه علم در دستگاه خلیفه و اعیان و اشراف اتفاق نمی‌افتد. در مدینه مکتب علمی مستقلی توسعه یافت که عالمان آن فقهای بزرگی بودند که با دستگاه خلافت ناسازگاری داشتند. در این شهر امام صادق (ع) و شاگردانش مکتب فقه جعفری را به صورت مستقلی توسعه دادند و شاگردان بسیاری را در علوم مختلف تربیت کردند که پیش‌تر به نام جابرین حیان اشاره کردیم. امامان فقه اهل سنت هم در دامان خلفاً بزرگ نشدند. برخی از ایشان با این کانون مناسبات خوبی هم نداشتند. غرض آنکه دانش طلب عمومی مردم شده بود و نزد مردم ارزش یافته بود. دولت هم تشویق می‌کرد و برای توسعه آن خرج می‌کرد و نهاد می‌ساخت.

حلقه‌های درس نخست در مساجد تشکیل می‌شد و بعدها صورت منظم‌تری یافت و مدارس تشکیل شدند؛ البته همچنان مساجد در راه نشر دانش می‌کوشیدند. حکومت‌ها مدارس را تأسیس می‌کرد و به طلاب علوم شهریه می‌داد. برخی از مدارس هم مردم‌نهاد بودند؛ با موقوفات و صدقات مردم اداره می‌شدند و ترتیبات منظمی داشتند.

اصطلاح امروز نهاد و مردم‌نهاد به صورتی که در جامعه ما فهمیده می‌شود قادر به توصیف وضع آن روز جامعه اسلامی نیست. آنچه بود در آن روزگار شوق دانش از ضمیر مردمان مسلمان از ایرانی و عرب و قبطی و شامی می‌جوشید و به صورت نهادهای مردمی و حمایت دولت‌ها بروز می‌کرد.

بنای هر تمدنی بر نظمات اداری و ساختارها و قوانین و مقرراتی است که از طریق آن امور جامعه تنظیم می‌شود. دولت‌ها از علم و دانش و رونق آن حمایت می‌کردند. مدرسه و کتابخانه می‌ساختند؛ به علاوه مقرری می‌دادند؛ دانشمندان را مانند ترئینات گرانبهایی به دربارشان می‌آویختند و آن‌ها را قدر می‌دانستند یا به تحقیقات علمی آنان، مانند ساختن رصدخانه و تنظیم زیجات کمک می‌کردند.

این کار فقط حمایتی سیاسی نبود، بلکه ریشه عمیق مدنی داشت. آن‌ها از این راه در دل مردم جای باز می‌کردند. به قول خواجه نظام‌الملک، وزیر سلطان سلجوقی، لشکری می‌ساختند که در سیاهی شب از خواب برمی‌خواست و دولت را دعا می‌کرد

مانند گوهرشناسی دز و گوهر ایشان را می‌خریدند و سنگ‌های بی‌ارزش و شیشه‌های رنگی را وامی گذاشتند. آن‌ها خود را از اعتقادات سایر اقوام غنی می‌دیدند و به مبنای محکم دینشان باور داشتند و در سایه این ایمان خود را مستغنى از اعتقادات دیگران می‌یافتدند و از سوی دیگر، آموزش علوم سایر ملل را موجب رشد خود و جامعه می‌دیدند و در این راه می‌کوشیدند.

نتیجه‌گیری

علم و دانش میان مسلمانان در صدر اسلام رشد کرد و پس از آن به اروپا انتقال یافت و در رنسانس علمی اروپا تأثیر گذاشت. رشد علمی مسلمانان چنان است که سارتون در کتاب معروف تاریخ علم، سده‌های نهم و دهم و یازدهم میلادی را به نام دانشمندان مسلمان نام‌گذاری کرد و نسبت وضع علمی مسلمانان با سایر بلاد را، مثلاً در قرن نهم میلادی، «بسیار والاتر» توصیف کرد (سارتون، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۳۳).

این درخشندگی از قرن دوزاده میلادی رو به خاموشی گذاشت. «پایان سده یازدهم نقطه عطفی در تاریخ بشریت بود... هنوز دانشمندان بزرگی در میان مسلمین بودند... ولی رفتارهای ظهور چنین دانشمندانی استثنایی می‌شد... گویی روح الهام‌بخش، که بزرگترین کامیابی فکری مسلمانان را پدید آورده بود، زیر فشار راست‌کیشی متعصبانه به اذهان دانشمندان مسیحی و یهودی رانده می‌شد» (همان، ج ۲، ص ۹۱۲).

این راست‌کیشی متعصبانه همان نقد سنتیزه‌جویانه با فلسفه و علوم عقلی بود که با غزالی به اوج رسید و جریانات فقاهتی متعصب و متحجران هم آن را امتداد بخشیدند. مغولان نیز بر تمدن اسلامی چنان تاختند که آثار مدنیت شهرهای بزرگی مانند نیشابور را برای همیشه از تاریخ پاک کردند. جریانات متصوفه هم در سنتیز با فرهنگ خردمنور کم نگذاشتند. از سویی نیروهای اندیشمند بسیاری را به ترک دنیا و زهد و رهبانی گری کشیدند و به این ترتیب از فعالیت در عرصه‌های اجتماعی به حاشیه عزلت برdenد. از سوی دیگر، با بی‌توجهی به روش‌های متعارف عقلی و نفی و طرد آن‌ها موجب نوعی تقدیرگرایی و زندگی قلندری شدند که استفاده از عقل برای ساختن دنیا در آن نقش مهمی نداشت.

این سخن به معنی نفی همه معارف و آموزه‌های جریان تصوف یا جریان نقد فلسفه و علوم عقلی در جهان اسلام نیست. در مقابل تأیید همه علوم عقلی و راه و روش دانشمندان طبیعی و حکماء اسلامی را هم تأیید نمی‌کند. غرض این مقاله بازکردن علل سقوط تمدن اسلامی نیست، اما به طور کلی باید متذکر شد بی‌توجهی به عقل و دورشدن از مشی عقلانی در این سقوط نقش مهمی داشت.

را با فعل خویش بنماید.

البته این اعتقاد و ایمان با انگیزه‌های شخصی و برداشت‌های شخص و تعالیم فقهها و شیوخ و نظمامات قومی، که ایشان در آنجا می‌زیستند، آمیختگی داشت؛ یعنی هویت اسلامی لزوماً همان هویت مد نظر قرآن و پیامبر نبود، اما تعالیم نبوی در مرکز این دایره نورافشانی می‌کرد و قلوب مؤمنان را متحول می‌کرد و هر کس به نحوی از این سرچشمه می‌نوشید.

مسئلة دیگری که موجب رشد دانش نزد مسلمانان می‌شد تساهل و مدارا با اهل دانش بود. این روحیه و بزرگ‌منشی و سعه صدر مسلمانان بستری برای زندگی دانشمندان بلاد مختلف بود و استفاده از دانش ایشان را فراهم می‌کرد. این کار در دریار و جامعه علمی و میان دانشمندان فرهنگ بود و محیطی آرامانی برای دانشمندان دوران طلایی در ممالک اسلامی پدید آورده بود.

مشهور است که سید رضی، عالم بزرگ شیعی در قرن پنجم و ششم و از شاگردان بر جسته شیخ مفید، در رثای دانشمندی صائبی شعری سرود. خردگیران بر او تعنه زندگ که سید در رثای کافوی شعر سروده و او به آن‌ها جواب داد که من دانش او را ستوده‌ام. غرض آنکه ستایش دانش و دانشمند و دادن آزادی کار به ایشان میان مسلمانان فرهنگ والا بی بود که مسلمان و کافر نمی‌شناخت و به هریک در طرف خویش اجازه رشد و نمو می‌داد.

مسئلة مهم این است که مسلمانان در نخستین مواجهه با دانش و علم سایر اقوام و تمدن‌ها خویش را نباختند و بر اعتقادشان استوار ماندند و کوشیدند میان عقاید خود و این دانش‌ها هماهنگی ایجاد کنند؛ به نحوی که هویت اعتقادی اسلام را حفظ کنند. آن‌ها پس از مدتی کوتاه این ذخایر معنوی را به ذخایر معنوی اسلامی خود افزودند و به تولید دانش و حکمت برآسان اعتقدات خویش رسیدند. آن‌ها دانش و معلومات تمدن‌های اقوام دیگر را فراگرفتند و به آن هویت جدیدی بخشیدند؛ به طوری که امروز از علوم اسلامی سخن می‌گوییم؛ فلسفه اسلامی، طب اسلامی و....

اسلام مردم مسلمان را به دین و عقیده‌ای فرخواند که قابلیت معنوی و استعداد فرهنگی لایزالی داشت؛ تدین به اسلام از ملتی که تا پیش از آن اقوام پراکنده صحرانشینی بودند که از فرهنگ و تمدن بهره چندانی نداشتند. اسلام این اقوام صحرانشین را متمدن کرد، قدرت بخشید و آقایی داد.

در مواجهه با تمدن‌های ایران و روم و غیر آن، مسلمانان ملت فاتحی بودند که عزت و قدرت‌شان را مدیون اسلام بودند. آن‌ها در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها، ملت مغلوب و استعمارزده‌ای نبودند که در مقابل سایر ملل سرافکنده باشند و اسلامشان نهفته در منابع دینی یا افتخاری تاریخی باشد.

دین اسلام چنان دیده و دل مسلمانان را متأثر کرده و به آن‌ها اعتماد به نفس بخشیده بود که در مواجهه با دانش سایر اقوام،

منابع

- احمد یوسف حسن، دونالد ر. هیل (۱۳۷۷). تاریخ صنایع مسلمین. ترجمه اردشیر اشرافی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
- جرجی زیدان (۱۳۸۴). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
- حرعامی، (۱۴۰۹) وسائل الشیعه. قم: ال بیت.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵). کارنامه اسلام. تهران: امیرکبیر.
- سارتون، جرج (۱۳۸۳). مقدمه تاریخ علم. ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر (۱۳۶۷). تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- کربن، هانری (۱۳۸۹). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه اسدالله مبشری، تهران: امیرکبیر.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۷۷). تاریخ فقه و فقها. تهران: سمت.